

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق عليه السّلام به «عنوان» پس از فرمایشاتی که درباره کیفیت راه و مطالبی که برای وصول به مقصد و بلوغ به حقیقت و واقع، و گذشتن از کثرات و گرفتاری نفس به تعینات و عالم ماده و شهوات در همه مراتب خودش به طور کلی آنچه که موجب التذاذ نفس در این دنیا شود و آن التذاذ مانع رسیدن انسان به حقیقت و واقع بشود آن را می گوئیم

شهوات هرچه که موجب تمایل نفس به اموری که آن امور موجب انصراف انسان از رسیدن به حقایق و رسیدن به عالم معرفت و عالم توحید و رفض همه انانیت‌ها و زیر پا گذاشتن موانع، حضرت بیاناتی فرمودند و مطلب را تمام کردند. بعد فرمودند که
فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التُّقَى .

این مطالبی که تا به حال برای شما بیان کردیم خیال نکنید که مسئله با اینها تمام است، نه، اینها اولین مرتبه حرکت است و تا مقصد راه بسیار است. مسافت زیاد است، گرفتاری زیاد است، موانع بسیار است. انسان باید با همت عالی و اراده‌ای متین و عزمی راسخ آنچه را که نفس برای او به صور زیبا جلوه می‌دهد در هر جلوه و در هر مظهری که می‌خواهد باشد تفاوت نمی‌کند باید از آنها بگذرد و آنها را زیر پا بگذارد و در دام آن مهالک گرفتار نشود. این را امام صادق علیه‌السلام به عنوان

دستورالعمل و برنامه برای سلاک و پویندگان راه حق و راه معرفت بیان می‌کنند. انصافاً باید گفت که اگر آن حضرت هیچ معجزه‌ای نداشته باشند جز همین

حدیث «عنوان بصری» برای اثبات امامت و هدایت ایشان کفایت می‌کند، این مطلب، این مسائلی که فرمودند.

استشهادی که حضرت می‌فرمایند به آیه

شریفه **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** القصص، ۸۳

این منزل و دار آخرت، یعنی منزل حقیقت و معنویت که باطن دنیاست. رسیدن به مقام رضوان الهی و تحصیل رضایت تامه پروردگار در همه مراتب وجودی، این برای کسانی است که می‌خواهند در زمین به دور از استعلا و بزرگ‌منشی روزگار را بپارند، زندگانی آنها در این دنیا براساس بزرگ‌منشی و فخر فروختن بر یکدیگر نیست. رسیدن به یک موقعیت برای اینکه به دیگران مباحثات و افتخار کنند نیست. از وصول به موقعیت‌ها برای زراندوزی و تجمع اموال و بالنتیجه حطام دنیوی استفاده نمی‌کنند. بلکه مقصود اینها از زندگانی دنیا، صرفاً وصول به عالم آخرت است. کسی که می‌خواهد شب برود روی پشت بام بخوابد فقط

برای رسیدن به پشت بام یک نرده‌بان لازم دارد. حساب می‌کند که این نرده‌بان چوبی آیا ایراد و شکستگی ندارد و میخ‌هایی که به آن زده شده محکم است؟ دوامش برای اینکه این را به آن پشت بام برساند دوام خوبی هست؟ ثقل این را تحمل می‌کند؟ مقدار طولی که دارد و ارتفاعی که دارد کفایت می‌کند؟ در این محدوده بررسی می‌کند و وقتی که دید نرده‌بان مناسب است طی می‌کند. اما حالا این نرده‌بان رنگش چیست؟ آیا این را رنگ کرده‌اند یا نه؟ از چه چوبی درست کرده‌اند؟ چوبش را از هند آورده‌اند یا از آفریقا آورده‌اند؟ یا در همین جا درست کرده‌اند؟ دیگر بخواهد به اینها فکر کند از رسیدن به پشت بام محروم می‌شود.

افرادی که در این دنیا می‌آیند بر طبق فرمایش اولیای الهی و ائمه دین باید به دنیا به صورت این نرده‌بان نگاه کنند. این نرده‌بان ده پله‌ای و پانزده پله‌ای را یکی یکی انسان طی می‌کند مقصد رسیدن به بام است، همین. بله نرده‌بان باید محکم باشد و نسبت به این باید دقت کنند، کج و کوله نباشد، از

لحاظ ایمنی باید ایمن باشد، اطمینان برای رسیدن به بام برای انسان حاصل شود. اینها مطالب دقیقی است. اما دیگر رنگ آن چطور است و چوبش از کجا آمده و چه کسی این را ساخته؟ حالا برویم دنبالش ببینیم که این را در چه تاریخی ساخته‌اند؟ آیا در این نردبان تاریخ ساخت، حک شده یا نشده، تمام اینها زوائدی است که موجب اتلاف وقت است و انسان نباید در این مسائل تأمل کند.

آیه شریفه می‌فرماید که این منزلگاه دنیا، فقط برای عبور است. اینکه در روایات داریم الدُّنْيَا جَسْرٌ، الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ^۱، دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرٌ لَهُمْ^۲، الدُّنْيَا طَرِيقٌ^۳، الدُّنْيَا مَمَرٌ وَ الْآخِرَةُ مَقَرٌّ^۴، دنیا محل عبور است و آخرت منزلگاه قرار است، اینها همه حکایت از این مطلب می‌کند.

در یکی از نوارهایی که مرحوم آقا راجع به سلوک ... رفقا نمی‌دانم قاعدتاً باید اینها را شنیده

^۱ النّحصال، ج ۱، ص ۶۵.

^۲ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۶۹.

^۳ بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۳۲۹.

^۴ الأمالی (للصدوق): إنّ الدنيا دارٌ مَمَرٌ و الآخرة دارٌ مَقَرٌّ.

باشند و استماع کرده باشند. چون بنده بارها عرض کرده‌ام برای کسی که بخواهد راه خدا را طی کند شنیدن این مطالب که از ایشان نقل شده است از اوجب واجبات است. شوخی هم نکردم، الان هم تکرار می‌کنم. این را هم بدانید بنده این مطالب را شاید بیست دفعه از ایشان شنیده‌ام و باز هم گوش می‌دهم و ضرر هم نمی‌کنم. چون انسان کلامی را از دهان اولیای خدا بشنود خیلی فرق می‌کند تا بنده و امثال بنده بخواهیم مطالب را

بیان کنیم. اگر مطلبی است آنجاست و اگر چیزی را بنده می‌گوییم از آنجا عرض می‌کنم، از خود مطلبی ندارم و در مظان چنین مطالبی هم نیستیم.

در آنجا ایشان قضیه‌ای دارند که در بیمارستان وقتی که بودند برای معالجه چشم اشاره می‌کنند، ما در آنجا خدمتشان بودیم. موقع ظهر که می‌شد می‌فرمودند: فلانی سفره ما را بیاور، وقتی که غذا را می‌آوردند. سفره عبارت بود از آن دستمال کاغذی که آن را هم پرستارها می‌آوردند آنجا و ما آن را باز می‌کردیم دستمال کاغذی می‌گذاشتیم جلو این سفره شاهانه بود ک، ه ما پهن می‌کردیم، بعد هم ایشان با این تعبیر می‌فرمودند: بیاورید سفره شاهانه ما را پهن کنید غذا بخوریم. بعد می‌فرمودند فلانی این سفره ما را رئیس جمهور امریکا هم ندارد.^۱ و راست و درست هم می‌گفتند؛ یعنی وقتی که این مطلب را می‌گفتند مشخص بود که از چه دریچه‌ای به حوادث و حقائق نگاه می‌کنند، می‌گفتند این خوشی، این لذت این بی‌خیالی، این راحتی، این اطمینان، این

^۱ آیین رستگاری، ص ۳۱.

سکونت کجا پیدا می‌شود؟

موقع ظهر است بالاخره این شکم باید چیزی درونش برود تا سیر شود و آلا به دردسر و اذیت می‌افتد. حالا شما سفره‌ای بیندازید که در آن سفره بشقاب‌ها و قاشق و اینها طلا و از برلیان باشد، عزیز من شما که برلیان و طلا را که نمی‌خورید شما غذایی که درون ظرف است می‌خورید. حالا این هرچه می‌خواهد باشد. انسان وقتش را بگذارد و عمرش را بگذارد تمام سرمایه‌اش را بگذارد به جای اینکه به آن مسائل اساسی و حیاتی بخواهد برسد در جمع اموری باشد که آن امور به اندازه پیشیزی در رشد او و کمال او و صلاح او نه تنها هیچ‌گونه اثر ندارد، خاصیت آن غذایی که توی یک ظرف چینی و عادی و بلور و ظرف مسی البته ظرف باید از نظر بهداشتی ظرف خوبی باشد بهداشتش تمیزیش اینها همه بجای خود از نظر خاصیت و ویتامین‌ها و مواد آلی و امثال ذلک بنده به همه شما قول می‌دهم به اندازه سر سوزنی با ظرفی که تمام از برلیان خالص باشد فرقی نمی‌کند، هیچ تفاوت ندارد. قبول ندارید

امتحان کنید، حالا می‌گویید ما ظرف برلیان از کجا
بیاوریم؟ بروید از همین ظرف‌های گران قیمت
بخرید، نخریدها! اگر بخرید که انسان در بعضی
مسائل شک می‌کند! بروید مقداری برنج بریزید
درونش و یک مقداری هم درون این ظرف‌های
کائوچویی بریزید ببینید مزه‌اش فرق می‌کند یا نه؟
اگر فرق کرد بیاید بگویید آقا اشتباه کردی، اگر مزه
و خاصیتش فرق کرد و مقدار ویتامین‌هایش فرق
کرد، میزان کالری‌اش فرق کرد، بیاید به ما ایراد
بگیرید. ولی اگر فرقی نکرد بدانید جای دیگر ایراد
دارد به دنبال رفع ایراد بگردید.

یک فرد منطقی و یک فرد عاقل و فردی که

به دنبال راه

صحیح و متقن است باید در آن امور و در آن مسیری که شئونات خود را قرار می‌دهد از جهت جنبه عقلایی باید با آنها برخورد داشته باشد نه از جنبه هوی و هوس و تخیلات. خریدن بعضی از وسائل ولو گران، به نیت استحکام و به نیت حسن عمل و به نیت دوام هیچ ایراد و اشکالی ندارد. جنبه توهم و تخیلات نباید در این خریدها دخالت داشته باشد. من هیچ کسی را ندیدم به اندازه مرحوم والدمان که این قدر در رعایت این مسائل اساسی چون ایشان فنی بودند و منطقی این قدر ایشان دقیق باشد. یک وقتی ایشان در یک بیمارستان بودند بنده در اغلب این مواردی که ایشان در آنجا بودند در خدمتشان بودم طبعاً عده‌ای از پزشکان با ایشان ارتباط داشتند. یک روز عده‌ای آمده بودند برای دیدن ایشان و نسبت به بعضی از اموری که کوتاهی می‌شد، اهمال می‌شد گلایه داشتند که آقا فلان دستگاه بهتر از این را می‌شود خرید. بعضی‌ها ایراد می‌گیرند و بعضی از افرادی که اینجا هستند می‌گویند از فلان کشور بگیریم، بعضی می‌گویند

آنجا ارزان تر است و فلان است. وقتی اینها مطالبشان را گفتند و رفتند ایشان رو کردند به من گفتند که آقا جان از قدیم گفته‌اند کسی که جنس ارزانی بخرد معلوم می‌شود آدم پول داری است، چون فوراً خراب می‌شود باید برود یکی دیگر بخرد! گفتند آدم عاقل برای رسیدن به مقصود خودش بهترین راه و بهترین مورد را باید انتخاب کند. جان افراد بازیچه نیست که انسان بخواهد بیاید آن‌طور برخورد کند. این حرفی است که یک عارف می‌زند. باید برای رسیدگی به امور بهداشت و به سلامت جامعه و امنیت جامعه و برای بالا بردن سطح علمی، بهترین امکانات را دولت اسلام از هر کجای دنیا فراهم کند، این را می‌گویند یک حرف منطقی این می‌شود یک حرف عقلانی. یکی از آن افرادی که در آنجا بود می‌گفت فلان کشور کمونیستی با اینکه خودش کمونیستی است ولی سی و هفت درصد از بودجه کلش، صرف در امور بهداشت می‌شود و دستگاه‌هایی که در آنجا هست حتی در کشور سازنده کمتر پیدا می‌شود. می‌گفتند این درست

است، این راه راه درست است. اینکه انسان وارد توهمات و تخیلات بشود و امور خود را براساس خیالات بخواهد پی‌ریزی کند یک مطلب است، و اینکه بهترین راه و بهترین موقعیت و بهترین طریق را برای رشد و تعالی ظاهری و باطنی افراد فراهم کند این هم یک مطلبی است. هر کدام جای خود را دارد.

آن شخص در بیمارستان می‌گوید این دستمال کاغذی ما را رئیس جمهور امریکا هم ندارد، حرفش درست است و حق با اوست و اینکه این طرف می‌گوید باید گران‌ترین دستگاه را از تمام دنیا برای بهداشت مردم و گران‌ترین وسیله نقلیه را برای حرکت و رفت و آمد مردم و گران‌ترین اجهزه را برای تعالی جامعه و رشد جامعه باید تهیه کرد این هم درست است. هر دو

درست است. آن در جای خود و این هم در
جای خود، هر دو منطقی است و هر دو حق است و
هر دو کلام عارف است. چرا؟ چون عارف کلامش
مطابق با واقع است.

الان بنده از شما یک سؤال می‌کنم: شما یک
وسیله نقلیه می‌خواهید بخرید آیا وقتی که می‌خواهید
این وسیله را بخرید سؤال نمی‌کنید که کارخانه چه
تضمینی روی این داده و کیفیت ساخت این به چه
نحو است؟ چطور این دستگاه مولده حرکت
می‌کند؟ آیا به این مطالب توجه نمی‌کنید؟ چرا؟
چون زن و بچه خود را می‌خواهید سوار این کنید و
از یک شهر به شهر دیگر بروید. از یک کشوری به
کشور دیگر می‌خواهید بروید. طرق و راه‌های
ارتباطی متفاوت است. در زمستان می‌خواهید
حرکت کنید و در تابستان می‌خواهید حرکت کنید.
از گردنه‌ها می‌خواهید بالا بروید، از پرتگاه‌ها
می‌خواهید رد بشوید. اگر به شما بگویند این
وسیله‌ای که در اینجا هست ایمنی ندارد آیا شما باز
هم در قبال آن پول می‌پردازید؟ اگر این کار را بکنید

این مسئله خیلی جای تأمل دارد. یا اینکه نه، می‌گویید آقا، من یک وسیله‌ای می‌خواهم خودم و زن و بچه‌ام و دوستم و رفیقم و مردم سوارش می‌شوند، جان آنها محترم است، جان مردم محترم است، بهداشت مردم محترم است، اگر شد در اینجا پیدا می‌کنم، اگر نشد وسیله را از خارج می‌آورم و حق هم با شماست. شما دیگر اینجا نمی‌گویید که اگر وسیله غیر مطمئن هم بود باشد، چه اشکال دارد؟ نه اگر این کار را بکنید اشتباه کردید خطا کرده‌اید. بله یک وقتی انسان به خاطر تخیلات و اعتبارات و به خاطر زینت‌های دنیا بخواهد به آن مسائل دیگر مراجعه کند، آن هم خلاف است.

اگر در همین کشور اسلامی وسیله‌ای درست شود کاملاً مطمئن طبق نظر کارشناسان بین‌المللی وسیله مطمئن برای حرکت و نقل و انتقال باشد چرا انسان از جای دیگر بگیرد؟ چرا پولش را در کشورهای کفر بریزد؟ چرا پولش را بدهد دست یک مشت افرادی که آنها اهل همه چیز هستند؟ نه دین دارند نه وجدان دارند، بلکه تمام اهداف آنها مال

اندوزی و جمع ذخایر و امکانات ملل دنیا و ملت فقیر می‌گردد. چرا انسان به آنها پول پردازد؟ حتی شرعاً هم اشکال دارد. اما اگر امر دائر باشد بین اینکه انسان بخواهد به یک وسیله نامطمئن رو بیاورد یا اینکه برود از خارج تهیه کند، قطعاً باید از خارج تهیه کند و شکی در این مسئله نیست.

در اسلام، در سلوک، در راه خدا تمام امور براساس واقعیت و منطق دور می‌زند. تمام شئون و شخصیت‌ها و کارهای انسان باید براساس منطق باشد. جنبه عقلایی باید بر همه امور انسان حاکم باشد. شعار در منطق معرفت و حقیقت راه ندارد. تبلیغات در منطق معرفت و توحید و راه خدا و جنبه عقلانی و منطقی راه ندارد. پرداختن به امور عادی و ظاهری و چشم پر کن راه ندارد. خدا به انسان عقل داده است و طریق استفاده از عقل را اعضا و جوارحی داده است که این اعضا و جوارح با کسب اطلاعات جزئی و رساندن به عقل،

عقل آن راه دقیق و صحیح را در مقابل انسان قرار می‌دهد این راه می‌شود راه عقلانی. آن وقت این می‌شود دنیایی که انسان آن دنیا را باید معبر قرار دهد و محل عبور قرار دهد نه محل قرار، دیگر در این دنیا کیفیت کارش باید بر اساس عبور باشد، منطقی. این طور نیست که هر کسی بخواهد به هر کیفیت و هر نحوی زندگی کند.

یکی از اصحاب رسول خدا از دنیا رفته بود. حضرت وقتی که آمدند و برای تسلیت در آن منزل شرکت کردند گفتند که این شخص برای بازماندگان چه گذاشت؟ گفتند که آقا چیزی باقی نگذاشته است، سه غلام داشته که آن سه غلام را قبل از فوتش فروخته بوده و پولش را صدقه داده بوده و چندتا دختر از خود به یادگار گذاشته بود، و دیدند چیزی نیست. حضرت فرمودند این عقل نداشته که ببیند دخترانش نیاز به مالی دارند بعد از خودش که بخواهند گذران کنند، چه کسی به او اجازه داده که این غلام‌ها را فروخته و همه را صدقه داده است؟

مسئله این طور نیست که انسان بخواهد هر

چیزی را به پای خدا بگذارد و با اموری که خدا مسئولیت آن امور را در اختیار او قرار داده بخواند شوخی کند. هر چیزی باید در جای خودش باشد. انفاق باید در جای خود باشد آن هم به اندازه، اگر کسی را باید هزار تومان بدهید، هزار و پانصد تومان دادید خلاف است. در رودربایستی گیر کردن خلاف است. اگر انسان بخواند انفاقی کند و بعد در رودربایستی گیر کند و دو برابر سه برابر بدهد دو برابر را به پایش نمی نویسند فقط همان یک برابر را می نویسند. می گویند می خواستی ندهی، به خاطر خدا در رودربایستی گیر کردی یا به خاطر شخصیت خودت؟ اگر به خاطر شخصیت خودت بوده که مزدت را همان جا گرفتی. اگر به خاطر خدا که خدا رودربایستی ندارد از کیسه چه کسی خرج کردی؟ این سهمش هزار تومان بود و شما برداشتی پنج هزار تومان دادی، چهار هزار تومان از کیسه ات رفته و یک قران هم به تو نمی دهیم. هزار تومان به تو می دهیم ثواب برای هزار تومان و بس بیشتر نه.

اینکه خدمت شما عرض می کنم، اینها مسائل

اساسی است؛ یعنی یک سالک باید کار خودش را درست انجام بدهد. با این مسائل سرش کلاه برود نمی‌تواند این کلاه را سر خدا بگذارد؛ چون سر خدا کلاه نمی‌رود، در رودربایستی گیر کردن و خجالت گیر کردن، به خاطر همسایه و غیره بخواهد انسان به پای خدا خرج کند، خدا می‌گوید نه، آن مقداری که در آن، قصد قربت داشتی، در آن اخلاص داشتی همان مقدار را من برمی‌دارم و بقیه‌اش را خودت انجام دادی.

یک کسی آمده بود سراغ من گفت آقا همسایه‌ها جمع شده‌اند و می‌خواهند اینجا یک حسینیه بسازند، به من گفتند که شما

بیست میلیون بده. گفتم بفرمایید بدهید.
گفت می‌توانم از فلان مبلغ حساب کنم؟ گفتم یک
قرانش را نمی‌توانید حساب کنید. گفت اینها همسایه
هستند. گفتم از جیب مبارک پردازید، دویست
میلیون هم بدهید دو میلیارد هم بدهید. در
رودربایستی همسایه گیر کردی می‌خواهی از آن
موردی که به عنوان تکلیف شرعی خدا برای تو قرار
داده است از آنجا مایه بگذاری. اگر بدهی قبول
نیست؛ یعنی به اندازه یک قران ثواب نمی‌دهند
علاوه بر اینکه باید آن مبلغ را دوباره پردازی
بی‌زحمت، آن مبلغی هم که برای حسینیه پرداختی
به پایت حساب نمی‌شود چون رودربایستی بوده
است.

این روش زندگی اگر به نحوی باشد که انسان
بخواهد آن روش را بر اساس رسیدن به آن هدف تنظیم
کند، این روش او را به مطلوب می‌رساند. اگر سی
درصد انسان خودش را با این روش تطبیق دهد سی
درصد به مقصد می‌رسد، هفتاد درصد از کیسه‌اش
رفته. پنجاه درصد، پنجاه درصد، پنجاه و هفت درصد،

پنجاه و هفت درصد، پنجاه و هشت درصد هم نمی دهند. يك ملائکه‌ای خدا درست کرده نه تنها اینها عکس برداری می کنند، نه تنها اینها همه چیزهایی که گفتیم همه را یادداشت می کنند، به اندازه سر سوزن، يك خطور اگر در مغز ما بیاید همان را یادداشت می کنند و روز قیامت می گذارند کف دستمان، مولاى درزش نمی رود. اینکه می گویند مو را از ماست می کشد اینها ملائکه هستند. در این دنیا سر خلی‌ها کلاه می رود، با خلی از ظواهر ما گول می خوریم، با خلی از خصوصیات آراسته و شایسته و جاذب دل و دین از ما ربوده می شود ولی ملائکه این طور نیستند. آنهایی را که خدا بر ما گماشته، می آیند مو را از ماست بیرون می کشند. در فلان وقت در فلان موقع شما که می خواستی این شیء را بخری این انفاق را می خواستی بکنی این خدمت را می خواستی انجام بدهی، همراه با آن، آن خطور آمد در ذهنت، آن خطور آمد هفتاد درصد مسئله را از بین برد؛ بفرما این سی درصدش. يَوْمَ التَّغَابُنِ بخاطر این است. **يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ**

لَيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ ... التَّغَابُنِ، ۹ يك روزی

خدا همه را جمع می کند، آن روز روز احساس غبن است
و تغابن یعنی احساس غبن و خسارت.

من خودم در مدت حیات و زندگی که با
مرحوم والد رضوان الله علیه داشتم نسبت به این
مسئله آن قدر از ایشان حکایت دارم، آن قدر مطلب
دارم، مواردی که آنچنان ایشان در اخفای مسئله دقت
می کردند، به قول معروف که می گویند دست چپ
از دست راست اطلاع پیدا نمی کند، خبر ندارد.
آنچنان این مسئله برای ایشان نسبت به افراد محرز
بود که گاهی اوقات ما را دچار حیرت می کرد و در
بعضی موارد می دیدم یک مرتبه عجب! برای چه
ایشان چنین حرفی رازده؟ چنین کاری کرده؟ بعضی
از مطالب را ایشان به من می فرمودند و من را به دنبال
بعضی از مسائل می فرستادند که من در رفتن به
سمت آن مسئله مقداری تناقل می کردم و مطلب
برایم مشکل بود آنچه را که ایشان گفتند انجام بدهم
یا نه؟ و بعد می دیدم حق با

ایشان است، آنجا باید این نحوه عمل کرد و اینجا باید این جور عمل بشود. بعد متوجه می شدم این مورد، یک موردی بوده که باید با او به این کیفیت برخورد شود. بعدها من می فهمیدم.

این مرد الهی از آنجایی که بر نفوس و بواطن اشراف دارد، برای تربیت او و برای تربیت خود من می گوید باید به این نحو عمل کنی، مسئله به این نحو باشد، علناً باید باشد، در حضور افراد باید باشد. یک وقت ایشان می گفتند برو فلان مساعدت را به فلان کس بکن، بعد به من می گفتند حالا که می خواهی پیش او بروی چه جور می خواهی مطلب را مطرح کنی که به موقعیت او برنخورد؟ به متانت و حیای او برنخورد؟ به عزت ایمانی و نفسانی او برنخورد؟ وقتی که تعبیری را می آوردیم می گفتند این خوب است و این نه و این بهتر است و بعد مشخص می شد با این تعبیر و با این مقدمه راه صحبت را با او باز کن تا اینکه بتوانی چنین مسئله‌ای را با او در میان بگذاری، این قدر مسئله مهم است.

این دنیا برای حرکت به سمت معرفت و به

عالم توحید است، همه را هم گول زده است. هم مالش افراد را گول زده هم موقعیتش، هم شغلش و ارتباطاتش همه را گول زده. همه اینها کثرات است. نقش‌های مختلفی که افراد در ارتباط با این دنیا می‌کنند، آنها را گول زده. این دنیا به صورت نقش الهی و نقش دین و نقش روحانیت و نقش هدایت هم، همه را گول زده. اما مسئله این است آن کسی که نباید گول بخورد خداوند راه را به او نشان می‌دهد، نه اینکه به بقیه نشان نمی‌دهد نه! به بقیه هم نشان می‌دهد. اگر به بقیه نشان نمی‌داد بین آنها و بین این عمود و ستون تفاوتی نبود، بقیه جامه عمل نمی‌پوشانند و گوش نمی‌دهند.

مرحوم آقا شیخ محمدحسین مسجد شاهی اصفهانی از بزرگان بوده است، از مجتهدین مسلم و حکما بوده و از شاگردان مرحوم میرزا حسن شیرازی و مرحوم حاج میرزا حبیب الله رشتی بوده است. از چنین بزرگانی استفاده کرده. ایشان می‌آید در اصفهان با توجه به آن تضرع علمی و آن قدرت و وسعت اطلاعاتی که داشته مورد توجه مردم واقع

می‌شود. چندی نمی‌گذرد که مسجد او
پرجمعیت‌ترین مسجد اصفهان می‌شود، حتی از
اطراف اصفهان برای شرکت در نماز جماعت او
حاضر می‌شدند. مدت‌ها از این قضیه می‌گذرد، مرد
عالم و زاهد و بی‌هوی می‌بیند زندگیش دارد به این
رفت و آمدها می‌گذرد، دیگر از خودش غافل شده
و فقط به دنبال این است که کی موقع نمازظهر
می‌شود، الان سیل جمعیت در مسجد و خیابان‌های
اطراف ایستادند و منتظر نمازند. کی موقع نماز
مغرب می‌شود، سیل جمعیت همه منتظر هستند. از
صبح تا ظهر هم این بیا و او برو، این مسئله پیرس و
آن وقت ملاقات بگیر، افراد بیایند

مراجعه کنند. خواب بعد از ظهر ندارد، آرامش در روز ندارد، شب هم وقتی از مسجد می آید می بیند افرادی می آیند. این هم برای خدا دارد رفت و آمد می کند و مسائل مردم را بررسی می کند.

آمد مطلب را پیش خودش حلایه کرد که این کاری که من الان دارم انجام می دهم درست است برای مردم است و نمازی که می خوانم و صحبت و رفت و آمد شعائر است. ولی خود من در اینجا در چه وضعیتی هستم؟ من در اینجا وضع به کجا می گذرد و من چه نتیجه ای در این چند سالی که از نجف و از سامرا آمدم برای من حاصل شد و در من چه تغییری حاصل شد؟ نگاه کرد دید هیچ فرقی نکرده. بله اوقاتش همه به این امور گذشته است. ولی وقتی به خودش مراجعه می کند می بیند آن موقع که از سامرا آمدم به اصفهان حضور قلبم بیشتر از الان بود توجه می کنید چه می خواهم بگویم آن وقتی که از آنجا آمدم فرصت برای نماز و حضور قلب و مراقبه ام بیشتر از الان بود. الان همه فکرم این است که موقع نماز ظهر با این سیل جمعیت چه کنم،

پس بروم مسجد. بعد از ظهر که می خواهم بخوابم همه فکرم این است که موقع غروب این همه مردم معطل هستند باید بروم. شب موقع خواب در ذهنم این است که فردا چه مسائلی و مشکلات و رفت و آمدی و چه مشاغلی برای من آماده است و فراهم است تا بخوام به آنها پردازم! اینکه همه اش شد برای مردم! اینکه همه امور و کار ما شد برای مردم، پس خودم چی؟

برداشت نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر را مطالعه کرد. دید حضرت در آنجا می گویند: مالک! من که تو را به مصر می فرستم خیال نکن که تمام وجود تو را برای مردم می فرستم، وجود تو برای خود تو محترم است. باید مقداری از آن وجود را بر حسب تکلیف الهی برای رتق و فتق امور مردم اختصاص دهی و بیشتر نه. مقداری از آن وقت خود را باید برای خودت بگذاری نه برای زن و بچه ات، آنها وقت جدا دارند. برای خودت، وقت برای مردم و زن و بچه برای خودش است. باید مقداری از وقت را برای خودت و خودت و خلوت

خودت قرار دهی، بنشینی و به خودت فکر کنی. اگر
میل به نماز داری نماز بخوانی و اگر میل به قرآن
داری قرآنی بخوانی، اگر میل به ذکر و ورد داری ذکر
و وردت را بگویی، اگر میل به تفکر داری بنشینی در
خودت و در مآل خودت و اعتباریت دنیا و حقانیت
آن طرف فکر کنی هیچ شده است که ما در شبانه روز
یک ربع بنشینیم و به این مسائل فکر کنیم؟ برویم در
اتاق، در را ببندیم و چراغ را هم خاموش کنیم و در
تنهایی بنشینیم به حال خودمان فکر کنیم. به کاری
که صبح تا شب می‌کنیم فکر کنیم، چقدرش لازم
است و چقدرش لازم نیست؟ چقدر بیخود داریم
می‌دویم؟ تا به حال شده این کار را بکنیم؟! حضرت
بعد می‌فرماید: خیال نکن بگذاری آن وقتی که همه
کارها را انجام می‌دهی خسته و کوفته و مرده، بدنت
را به حال غش بیاورند در خانه بیندازند

تازه آن وقت خودت باشد، نه عزیزم! باید
بهترین اوقات سرحالی و نشاط در بهترین وضعیت
در وضعیتی که مغزت در بهترین وضعیت می‌تواند
کار کند، نه اینکه تمام انرژی خودش را سوزانده و
صرف مردم کرده و حالا که خالی شده می‌خواهی به
خودت فکر کنی، در وقتی که بهترین وضعیت را
بدنت دارد کاملاً سلامت و تازه آن وقت را بگذاری
برای خودت، برای نمازت، برای قرآنت.

وقتی که نشست این نامه را خواند گفت
عجب! پس ما تا به حال به بیراهه می‌رفتیم. کم‌کم
حالش عوض شد، مسجدهش کم‌کم، کم شد هر دو
وعده را کرد یک وعده، یک وعده را هم یکی دیگر
را آورد جای خودش نشاند. مردم گفتند وا اسلاما!
اسلام رفت، دین رفت! گفت هر چه می‌خواهد برود
بگذار برود. اگر به رفتن و نیامدن ما اسلام می‌رود
باید چند سال پیش می‌رفت. آقا این همه مردم در
حال اشتیاق به سر می‌برند! می‌برند که ببرند! اشتیاق
این مردم به من بیشتر است یا اشتیاق این مردم به
پیغمبر، وقتی که می‌رفتند صف اول جا می‌گرفتند

پشت سر پیغمبر؟ پشت سر پیغمبر جا می گرفتند و صف دوم را جا می گرفتند، وقتی که می آمدند می دیدند صف های اول جا نیست، از یک ساعت پیش و دو ساعت پیش می رفتند مسجد مدینه می نشستند تا دقیقاً پشت سر پیغمبر نماز بخوانند، این طوری بودند. از هم سبقت می گرفتند و آب وضوی پیغمبر را به سر و صورت خود می ریختند، من بالاترم یا پیغمبر؟ اشتیاق اینها به من بیشتر است یا به پیغمبر؟

یک امتحان آمد، پیغمبر از دنیا رفت. چند ساعت نگذشته بود که راه افتاد به سمت سقیفه بنی ساعده، چه کسانی؟ همین صف اولی ها، مگر همین ها نبودند، همین جناب ابوبکر، عبدالرحمان ها و بقیه افراد و آنهایی که آب وضوی پیغمبر را از دست یکدیگر می گرفتند و پیغمبر هم به ریش آنها می خندید، می گفت صبر کنید من سرم را زمین بگذارم آن وقت معلوم می شود چه کسی پایدار است و چه کسی فقط به ظاهر ما نگاه کرده و چه کسی به باطن ما رسیده و چه کسی به معرفت، در ما نگریسته

و چه کسی به شما میل و ظاهر ما بسنده کرده؟ صبر کنید، هیچ دیر نمی‌شود، سرم را زمین می‌گذارم و آن وقت به همه حالی می‌کنم. چه شد؟ سه نفر و چهار نفر بیشتر دور امیرالمؤمنین نبودند و همه رفتند همه اینها رفتند.

اینکه می‌گویند تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً^۱ یک ساعت فکر کردن از هفتاد سال عبادت برتر است، این فکر کردن است. چطور آمد زندگی‌اش را بهم زد و وضعش را تغییر داد. چطور آمد او را از این وضعیت به وضعیت دیگر درآورد. آمد و گفت من این چند سال چه شدم؟ هرچه نگاه به خودش کرد دید نه! آن موقع وضعش و حالش و حضور قلبش بهتر بود. وقتی که یک الله اکبر

می‌گفت به فکر این نبود که فردا نماز جماعت را چطور برود؟ به فکر این نبود که فردا منزل را دربش را کی باز کند؟ به فکر این نبود که از کی سماور را روشن کند تا از آقایانی که می‌آیند با چای و قند پذیرایی کند، نه! وقتی که می‌گفت الله

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۵۴.

اکبر تنها می‌گفت و کسی در اینجا نبود. توهمات دیگر در اینجا نبود، بیا و بروها دلش و ضمیرش را پر نکرده بود. اینها را نشست و فکر کرد و یک دفعه کنار گذاشت. گفت حالا که قرار به کنار گذاشتن است گذاشتیم کنار، یک یا علی گفت و پا را زد به همه دنیا و بیا و برو و مجلس، دید نه! این با بحرالعلوم فرق می‌کند.

مرحوم بحرالعلوم هم همین بیا و برو را داشت ولی کی؟ آن وقتی که به کمال رسید. خیلی تفاوت می‌کند. چرا این قدر مرحوم آقا می‌فرمودند تا کسی به کمال نرسیده یا دستش در دست یک فرد کامل باشد اگر در مسائل دنیوی شرکت کند قطعاً به هلاکت خواهد افتاد. برای چیست؟ بخاطر همین است. اگر انسان کامل باشد می‌تواند تشخیص بدهد البته این مطالب را در جلسات بعد عرض می‌کنیم یا اینکه دستش در دست کامل باشد که او بگوید این کار را بکن یا نکن، اینجا را برو، اینجا می‌گوید بایست! آقا من تا اینجا راه آمدم و کلاس گذاشتم و زحمت کشیدم و جلسه گذاشتم اینجا شما می‌گویید

ترک کن! نه! بفرما ادامه بده! نمی خواهی! ادامه بده.
او می گوید اینجا بایست و اینجا حرکت کن و اینجا
را واگذار کن و اینجا را خودت به عهده بگیر. چرا؟
چون او اشراف دارد، بقیه نه، آنقدر باید انسان کار
کند.

کسی خدمت مرحوم آقا آمده بود، پزشک
بود، این طوری به او گفته بودند که باید آنقدر برای
مردم کار کنی و از خواب و زندگی بزنی برای مردم
کار کنی تا وقتی که دیگر جانت درآید. یعنی جداً
این طور به او تلقین شده بود. مرحوم آقا فرمودند:
اگر این شخص یک ماه دیرتر به ما رسیده بود یا
دیوانه شده بود یا مرگ او را فرا گرفته بود. این همان
کلام امیرالمؤمنین است. یعنی چه برای همیشه کار
کنی؟ یک وقت هم باید برای خودت بگذاری، یک
وقتی هم باید برای وضعیت و حال خودت قرار
بدهی. اگر انسان بخواهد به این امور پردازد که این
امور تمامی ندارد. چه کسی تضمین می کند که من
بتوانم به همه مسائل و مشکلات پردازم؟ این امور
حدّ یقفی ندارد. بنابراین بهتر است انسان ارزش و

قدرت خودش و طاعت خود و استطاعت خود را و
طاقت خود را بداند و بر طبق همان حرکت کند.
آمد کنار گذاشت، کم کم دیگر رفت در
خودش و در خلوت خودش، مسجد را واگذار کرد،
کس دیگر آمد، کارهای مردم را کم کم واگذار کرد.
این مردم هم با رجوع به افراد دیگر می توانند این قدر
مسئله مشکل نیست که قائم به من باشد. خب قبل
از اینکه ما بیاییم چه می کردند؟ مردم حالا هم بروند
همان کار را بکنند، قبل از اینکه ما بیاییم آسمان که
به زمین نیامده بود. ما خیال می کنیم اگر کنار برویم
آسمان به زمین می آید، نه جانم! اگر ما کنار برویم
آسمان یک

میل از جای خودش حرکت نمی‌کند. تمام این سیارات و تمام این کرات همه به همان وضعیت خود بدون یک میل این طرف و آن طرف در مدار خود گردش خودش را می‌کند. ما در خیالمان آسمان را به زمین می‌آوریم و زمین را به آسمان می‌چسبانیم. اگر ما نباشیم اگر ما بدست نگیریم اگر ما به این اقدام نکنیم! ما داریم این کار را می‌کنیم. تمام اینها در عالم تخیل ما می‌گذرد. تمام اینها دارد در عالم توهم ما می‌گذرد. ارتباطش با مردم کم شد. رفت در خودش بیانات بزرگان را دید، بیانات اولیای الهی را دید، دستورالعمل‌ها را دید، خدا هم کمک می‌کند و راه را نشان می‌دهد. مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی استاد نداشت، ولی خدا راه را به او نشان می‌دهد. چرا؟ آمد از کثرات خودش را جدا کرد. حالا راهنمایی را دید. از این قضیه گذشت حالات خیلی عجیبی دارد. مرحوم آقا دو سه مرتبه این را بیان کردند.^۱ این مطالبی که عرض می‌کنم از کتاب ایشان نقل می‌کنم.

^۱ نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۰.

تفسیری دارد ایشان، تفسیر سوره حمد و قدری از سوره بقره، وقتی انسان این تفسیر را مطالعه می‌کند می‌بیند این قلم زنده است، جان دارد، حیات دارد. در سفری که به اتفاق برادرش حاج آقا نورالله اصفهانی که از مبارزین هم بوده، حرکت می‌کند به سمت عتبات، برادرش نقل می‌کند می‌گوید در تمام مدت این سفر غیر از چند جمله من از ایشان چیزی نشنیدم. ببینید از آن وضعیت به چه وضعیتی آمده است؟ حالاتی نقل می‌کند. از جمله حالاتی که برای ایشان می‌شمرند می‌گویند که در بعضی از اوقات خادم امیرالمؤمنین علیه‌السلام خودش نقل می‌کرد می‌گفت بعضی اوقات که من می‌آمدم درب حرم را باز کنم می‌دیدم که در حرم صدای مکالمه می‌آید، قفل را باز می‌کردم می‌دیدم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی کنار ضریح نشسته است. خودش نقل می‌کرد که صدای مکالمه بین الاثنینی را بارها می‌شد که من از درون حرم می‌شنیدم. درحالی که درهای حرم قفل بود.

ایشان در ضمن آیه. .. **وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ**

البقرة، ۳ می فرماید انسان باید مقداری از وقت خودش را به خودش اختصاص دهد، یعنی همان نتیجه‌ای را که برده، به مردم ارائه می‌دهد. باید مقداری از وقتش را برای خودش بگذارد. توصیه‌ای را که نسبت به اهل علم می‌کند که اهل علم باید چقدر درس بخوانند؟ چقدر وقت را برای تبلیغ و ارشاد مردم قرار دهند و چقدر وقت را در طول شبانه‌روز برای امور شخصی خود بگذارند؟ زن و بچه و رفیق و درس و مطالعه به جای خود، چقدر وقت را برای خود بگذارند و این به بقیه هم ارتباط دارد و اختصاص به اهل علم هم ندارد. چه قسم باید انسان نسبت به این امور اهتمام داشته باشد؟ ایشان در آنجا می‌گویند باید

طوری نماز بخوانی که وقتی در حال نماز می خواهی بگویی الله اکبر، کارها و ارتباطاتی که در بین روز داری، هیچ به ذهن تو نیاید، باید آرامش و حضور قلب داشته باشی. حالا ما این طوری نماز می خوانیم؟

از سر راه می آییم و وضو می گیریم و موبایل را می گذاریم کنار سجاده که هر کس زنگ می زند نگاه کنیم بدانیم کیست. بعد هم به محض اینکه می گوییم: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ أَنْ رَا فَشَارِ بَدَهیم، اینهایی که تماس گرفتند را ببینیم چه کسانی بودند! این هم یک نوع نماز خواندن است که به اندازه ده شاهی این نماز ارزش ندارد. این هم یک نماز است، یا اینکه فرض کنید ببینیم در این مدت ... آیا همه وقت موبایل روشن است؟ یا وقتی سراغ خدا که می رویم و نماز می خواهیم بخوانیم، این قدر بیچاره تر و بدبخت تر از خدا وجود ندارد که وقتی با او کار داریم آن موقع باید این طور برخورد کنیم. یک سال، دو سال، ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال، یک سانت حرکت نمی کند. اینهایی که برای ما

مطلب گفتند واقعیات را برای ما بیان کردند و با ما شوخی نکردند. راه را آمدند به ما نشان دادند. اگر انسان بخواهد از راهش کم بگذارد نصیبش کم خواهد شد. اگر بخواهد کم بگذارد، نصیبش کم خواهد شد.

در جلسه قبل خدمت رفقا عرض کردم که بزرگان فرموده‌اند: آنچه که وظیفه ما بود برای راهنمایی مردم گفتیم و دیگر وظیفه خود را انجام دادیم و خداحافظ ما رفتیم. خیال نکنید که کم گفتند، بیست و دو سال فقط مرحوم پدر ما برای مردم در طهران صحبت کرد. بیست و دو سال کم نیست. سال‌ها در مشهد برای راهنمایی همین مردم صحبت کرد و کتاب نوشت و مطالب را برای اینها بیان کرد. اگر قرار بشود با زیاد صحبت کردن مسئله حل شود، با ارتباط زیاد بخواهد نکته حل شود، بنابراین دیگر نباید اشکالی باقی بماند. پس این اشکال‌ها از کجا آمد؟ چطور شد وقتی که ایشان از دنیا رفتند این مسائل پیدا شد؟ چرا؟ آیا افراد مطالب ایشان را نشنیده بودند؟ همه شنیده بودند، عمل

نکردند، گوش ندادند به مسئله. هر کسی آمد مطلب را بر اساس خواست خود تفسیر و توجیه کرد و همان را به دیگران القاء کرد که باید به این کیفیت باشد.

ایشان در بعضی از صحبت‌هایشان می‌فرمودند آن مقدار که لازم بود ما برای راهنمایی مردم مطلب بگوییم چند برابر آن مقدار را تابه‌حال گفتیم. شما یک مشکل در زندگیتان بیابید که جوابش را ایشان در کتاب‌ها نداده باشند؛ در ارتباط با زن و بچه، کیفیت معاشرت با آنها، در ارتباط با رفیق و همسایه، کیفیت معامله و تجارت، کیفیت اشتغال، کیفیت خلوص، ارتباط انسان با خدا، اعتباریت دنیا. در این اعتباریت دنیا کتاب معادشناسی را بخوانید تا ببینید ایشان در آنجا چه مطالبی را آورده‌اند. اخذ حقایق و وقایع، آنچه را که واقعیت دارد و آنچه را که اعتباریت

دارد، کدام را انسان بگیرد و کدام را رها کند؟
واقعاً من دارم از رفقا و دوستان سؤال می‌کنم، کدام
مشکلی هست که در زندگی برای ما پیدا شود و
پاسخش را ایشان نداده باشند؟ اما آیا ما به همه
مطالب ایشان عمل کردیم؟ آیا واقعاً دستورات ایشان
را یک به یک انجام می‌دهیم؟ واقعاً آنچه را که ایشان
در مسیر تکامل و هدایت و رشد ما هست، یا اینکه
نه! ما همه مطالب و اشکالات را متوجه این و آن
می‌کنیم.

شده تا به حال که از دیگران ایراد نگیریم و
چهل روز دهانمان را ببندیم؟ بدوزیم و بخیه بزنیم و
فقط به خودمان پردازیم؟ شده است به جای اینکه
از کار این و آن سر در بیاوریم و این امروز کجا رفت
و این امروز چه معامله‌ای کرد و با که حرف زد و به
چه کسی تلفن کرد، به جای این حرف‌ها که
صدتایش یک غاز هم ارزش ندارد بلند شویم بیاییم
به خودمان فکر کنیم. به چه کسی تلفن کنیم و کدام
وقت را برای تلفن بگذاریم؟ کدام وقت را برای
ارتباطات بگذاریم؟ به چه کسی برخورد کنیم و با

چه کسی بر خورد نکنیم؟ به چه نحو عمل کنیم؟ مگر ایشان این مطالب را نگفتند؟ مگر خود بنده بارها این مطالب را عرض نکردم؟ شده است تا به حال به جای اینکه بیاییم و یک مجالی را برای خودمان و مسیر خودمان و صداقت و صحت عمل خودمان چارچوبی را تعیین کنیم و کاغذی را ترسیم کنیم و بگوییم امروز این کارها را انجام بدهیم امروز ملتزم به آن کار بشویم، در صحبت کردن این مسئله و عبارت را بگوییم، به جای این بلند شویم بیاییم تمام عیبها را متوجه این و آن بکنیم که این این کار را کرد و آن، آن کار را کرد.

چند مرتبه خدمت رفقا عرض کردم که تارفا از خود من مطالبی نشنیده‌اند، آنچه را که از جانب من نقل می‌شود جامه عمل نپوشانند و بگویند دروغ است. پس چرا من این طرف و آن طرف می‌شنوم که از من مطالبی نقل می‌شود و افراد می‌پذیرند؟! چند مرتبه من از قول مرحوم آقا این را عرض کردم که سلوک زن در منزل است و زن از منزل باید به حداقل بیرون بیاید، و از رفتن این طرف و آن طرف و این

کلاس و آن کلاس، کسی به جایی نمی‌رسد و هفته‌ای دو بار باید بیاید. مگر نگفتم؟ آیا به این حرف عمل شده است؟ اگر هم کسی بخواهد عمل کند با هزار حرف و نقل و ای نمک‌شناس! چرا حق نمک را ادا نمی‌کنی؟ قهر کردی و چرا نمی‌آیی؟ بدبخت می‌خواهد به یک حرف عمل کند مگر می‌گذارند؟ به کدام یک از اینها عمل شده است؟ صبح هنوز از خواب بلند نشده چادر را سر می‌کند این مجلس و آن مجلس و اگر هم کلاس کم بیاورد یک دهگی بگذاریم و یک پنج روزگی بگذاریم. تمام اوقات، آن شوهر بدبخت و آن بچه‌هایی که نه پدر دارند و نه مادر، معلوم نیست با چه وضعی زندگی می‌کنند؟ که چی یعنی؟ بلند

شویم در روضه شرکت کنیم. امام حسین به
کمرتان بزند. اگر تا روز قیامت این مجالس را بروید
بنده تضمین می‌دهم که در روز قیامت خود
سیدالشهدا با دست خودش شما را در جهنم بیندازد.
اینکه نشد، هی این طرف برو، آن طرف برو!

انسان باید گوش بدهد به حرف، گوش ندهد
عرض کردم به پایش نمی‌نویسند. ملائکه گول
نمی‌خورند جان من! حالا برو در روز صد لیتر بنزین
مصرف بکن و تمام مجالس امام حسین را در طهران
و کرج تا کرمانشاه هم برو، هیچ فایده‌ای ندارد.
می‌خواهی گوش بدهی بنشین در خانه‌ات. شوهرت
بیرون برود و وسائل زندگی را آماده کند و
حضرتعالی هم تشریف داشته باشید در منزل. نوار
هست و مطالب هست، گوش بدهید به یک حرف
عمل کنید بهتر است. مگر شما کبوتر و کلاغ هستید
که پر بنزید و بروید و معلوم نیست چه وضعی در
منازل می‌گذرد؟ چه چیز را می‌خواهیم یاد بگیریم؟
کدام دین را می‌خواهیم یاد بگیریم؟ بله مطالب این
طرف و آن طرف زیاد است. بنده مسئولیت حرف و

کلام و ادراک خودم را دارم، این را که من می فهمم این است. هیچ کس مجبور نیست بپذیرد. چند مرتبه به رفقا بنده گفتم؟ گفتم این را که بنده تشخیص می دهم این است، هر که می خواهد بفرماید برود جای دیگر! اما آن را که تشخیص می دهم نمی توانم در آن خیانت کنم، آن را که تشخیص می دهم باید بگویم. چرا؟ چون اگر خیانت کنم خود شما که اینجا نشسته اید و گوش می دهید روز قیامت تک تک شما می آید و جلو مرا می گیرید که شما که می دانستید چرا نگفتید؟ حال من می گویم نخواستید عمل نکنید، من حرفم را زدم.

مرحوم آقا فرمودند: سلوک زن این است که در منزل باشد، مسجد زن منزل است. بنده عرض کردم هفته ای دو جلسه عیب ندارد. حالا می آییم و می چرخانیم و دور می زنیم و این طرف می کنیم و آن طرف می کنیم، فاطمیه می اندازیم و حسینیه می اندازیم و علویه می اندازیم و عسکریه می اندازیم. پنج روز و ده روز، همه اش حرف و حرف و حرف، بابا ما مهم تریم یا پیغمبر که بیست و سه سال برای

مردم حرف زد، ما بالاتریم یا او؟ ما مهمترین یا امیرالمؤمنین که چهل سال برای مردم حرف زد، چه شد؟ چند نفر به حرف امیرالمؤمنین گوش دادند، یک رُشید بود و حبیب بن مظاهر بود و یک میثم تمار و کمیل و ... بقیه چه کردند؟ انگار نه انگار، علی خوب آدمی بود، خدا رحمتش کند!

این مطالبی را که بنده خدمت رفقا عرض می‌کنم مسائل اساسی است. در جلسه قبل بنده عرض کردم که ما خیال می‌کنیم که خدا به ما بدهی دارد. دو تا نماز می‌خوانیم و خواب نمی‌بینیم. خدایا ما نماز خواندیم چرا خواب نمی‌بینیم؟ خدایا ما که دیشب نماز شب خواندیم پس چرا در این معامله ورشکست شدیم؟ صد هزار تومان ورشکست شدیم! خدایا ما که دیروز یک جزء قرآن خواندیم پس چرا امروز بچه‌مان مریض شد؟ خدایا ما که فلان کار را کردیم پس چرا روده‌مان درد گرفت و آپاندیس‌مان را عمل کردیم. چرا؟ چرا؟ چرا؟ این شد خدای بدهکار و ما شدیم خدای طلبکار. خدا می‌گوید من این

سلوک را نخواستم برو پی کارت.
نمی‌خواهد بیایی پیش ما، برو مثل بقیه آدم‌ها زندگی
کن و دست از سر ما بردار! لااقل بقیه به سر ما
نمی‌زنند! هر چی به سرشان می‌آید، براساس
قضایای دنیا قرار می‌دهند. بالاخره مسائلی که پیش
می‌آید و هر کسی در اینجا یا بالا می‌رود و یا پایین
می‌آید. کسی نمی‌آید گردن عزرائیل و میکائیل و
جرائیل بیندازد. اما همین که طرف سالک شد تمام
خدا و پیغمبر و ملائکه شدند بدهکار، همه باید صف
بکشند برای او و قرض‌هایش را ادا کنند و
مریض‌هایش را شفا بدهند، خانه ییلاق و قشلاق
برایش بگیرند و زن و بچه‌اش را نگه دارند و تر و
خشک کنند که چی؟ آقا سالک شده است! این
سالک نیست سالک است.

راه خدا، راه تکامل است. خدمت رفقا بنده
عرض کردم یا در این دنیا انسان به کمال می‌رسد اگر
قرار باشد به آنچه را که گفته شده عمل کند، یا اگر
در اینجا نشود خداوند وعده داده که در آنجا مسیر او
را به پایان می‌رساند، این چیزی است که خدا گفته

است. بنده هم نه قیم هستم و نه ولی، هیچ کدام! ولی
و قیم مسئله خدا و ولیش امام زمان علیه السلام است
و هر کسی حرفی دارد برود سراغ امام زمان. من یک
واسطه هستم که مطالبی را که شنیده‌ام از بزرگان
بدون اینکه در آن تصرف کنم ان شاء الله و بدون اینکه
کم و زیاد کنم به همان نحو برای افراد، مستعدین و
برای افرادی که آمادگی دارند و همت عالی و عزم
راستین دارند برای آنها بیان کنم که فردا نگویند که
چرا نگفتی؟ قبلا هم خدمت رفقا گفته‌ام که مطالبی
را که بنده می‌گویم از پیش خودم نمی‌گویم. این
مطالبی را هم که امروز خدمت شما عرض کردم از
پیش خودم نبوده، این مطالب آن مسائلی است که
برای رشد و استقامت طریق، بیانش برای افراد
ضروری بوده است. اینها را بنده عرض می‌کنم خودم
عمل کردم نتیجه‌اش را می‌برم مثل شما، هیچ فرقی
نمی‌کند. اینجا هم که صحبت می‌کنم خیال نکنید که
تواضع می‌کنم، من اهل تواضع هم نیستم، واقعیت
است، خواهید دید اگر عمل کردم خودم نتیجه‌اش را
می‌بینم و اگر شما عمل کردید نتیجه‌اش را می‌برید.

ولی اگر قرار بر این باشد که عمل نباشد نه من نتیجه می‌گیرم و نه شما، هیچ کدام، هر کسی براساس آن همت و صفای خاطری که دارد به همان مقدار نتیجه را می‌برد و این مطلب را هم بزرگان فرموده‌اند.

چرا در اینجا برای ما حالاتی پیدا نمی‌شود؟ چرا این‌طور نشده است؟ بنده اطلاع ندارم. اگر نسبت به مسئله کسی اعتراض و ایراد دارد بنده پاسخگوی این ایراد نیستم. در جای دیگر اگر حالی و مسئله‌ای غیر عادی، فوق‌العاده‌ای، مطلبی هست بفرمایید. بنده همین مطلب را در شب چهارم بعد از فوت مرحوم آقا خدمت رفقا عرض کردم، گفتم رفقا! مرحوم والد ما از دنیا رفته، خدا که از دنیا نرفته و ایشان هم

برای این چند روزی که در دنیا بودند که نیامدند و این کتاب‌هایی که نوشتند و مطالبی که از ایشان بروز و ظهور کرده، اختصاص به آن زمان حیات ایشان که ندارد. این خیلی ابلهانه است، این قضیه، قضیه مادام حیات بشر است. راهی است که حیات بشر باز کرده است. کسی مانند ایشان از عرفا و اولیای الهی تابه حال نیامده است که این طور مسائل را روشن و واضح در اختیار افراد قرار بدهد. بله، اولیای الهی بودند و عرفایی بودند که مطالبی را گفته‌اند محی‌الدین هم فتوحاتی دارد، ولی آنکه به درد هر کسی نمی‌خورد، فقط به درد یک مشت اهل علم و اهل اطلاع می‌خورد. اما آن کسی که بیاید و واضح، با بیانش و با قلمش کیفیت اعتباریت دنیا و کیفیت وصول به حقایق را بیان کند بنده ندیدم، شاید باشد، بنده ندیدم! این نحوه و این وضعیت برای این است که افراد در یک موضع استقلالِ شخصیتی و متانتِ طریق، قرار بگیرند که بتوانند خودشان مسیر خودشان را طی کنند.

وقتی که انسان مطلبی را می‌داند، حالا اگر

عمل نکند ضررش را خودش کرده است. در حرکاتش گفته‌اند که باید این کار را انجام بدهی و این محرمات و مکروهات است و این مسائل موجب تخیلات است و موجب ازدیاد وهم و گمان است و این مسائل موجب پراکندگی و آشفتگی است. مدام برای بنده نامه می‌دهند حالم آن‌طور است، خب گوش ندادی و عمل نکردی. بنده غیر از اینکه مطلبی را بیان بکنم دیگر در اینجا چه تکلیفی دارم؟ غیر از اینکه مسئله‌ای را بیان کنم. فقط تکلیف بنده آن است که آنچه را که احساس می‌کنم مصالح دنیوی خودم را در ارتباط با این مطلب کنار بگذارم، همین، دیگر بیش از این مقدار تکلیفی برای بنده نیست. دیگر بنده نمی‌توانم بیش از این، تعهد و مسئولیتی را قبول کنم، اگر بخواهد مطلب برخلاف این برود بنده جور دیگر عمل خواهم کرد.

آنچه را که وظیفه من هست این است که آن حقایق نورانی و آن مطالبی را که از بزرگان و اولیای الهی بر طبق تشخیص خودم، نه بر طبق جوّ و تبلیغات و شایعات و اینها، نه! مجلس زیاد است

وسایل ارتباط جمعی زیاد است و اجتماعات زیاد است. از این مطالب خیلی هست و ارتباطی هم به بنده ندارد، آنها در اجتماعات خودشان نیامدند از من اجازه بگیرند که من بخواهم بروم از کسی اجازه بگیرم. هر کسی بر طبق تشخیصی که داده است خودش می‌داند و خدای خودش، تکلیفش را باید انجام بدهد. بنده هم بر طبق مدرکات و تشخیص خودم، آنچه را که از بزرگان اختصاص به مرحوم آقا هم ندارد چطور که همه دیدید که از کسان دیگر هم بنده مسئله نقل می‌کنم و کسی هم بنده را مجبورم نکرده که حتما راه‌های خاصی را برای بیان مطالب، انتخاب کنم نخیر تا به حال این‌طور نبوده! و اگر روزی مسئله بخواهد جوری باشد که من مجبور باشم راهی را انتخاب بکنم آن روز این مجلس وجود ندارد خیلی صریح هم می‌گویم آنچه را که بنده تشخیص می‌دهم از کلمات بزرگان و اولیای الهی،

برای دوستان

خدا که افتخار رفاقت با آنها را دارم عرض می‌کنم. خیال نکنید که شما در اینجا آمدید در دیدگاه من و منظر من، این مسئله به نحو عادی و ساده است، نخیر، آن افرادی که در اینجا آمده‌اند جای دیگر هم می‌توانستند بروند و این مطالبی را که بنده خدمت دوستان عرض می‌کنم تمام اینها از سر صدق و خیرخواهی است و خود رفقا هم این اجازه را به بنده می‌دهند که بتوانم یک قدری پا را از حد خود و گلیم خود فراتر بگذارم و نسبت به مسائل تجربی داشته باشم. خب طبعاً ما این حسن لطف و کرامت را از رفقا احساس کردیم و الا چرا این مطالب جای دیگر گفته نمی‌شود؟

منظور بنده این است که حال که فردی آن نورانیت به دلش خورده است و احساس مطلبی کرده است بتواند با توشه‌ای بیشتر و با بهره‌ای بیشتر و نصیبی بیشتر همراه باشد، چرا انسان کم بگذارد؟ چرا؟ چرا انسان وقتی که می‌تواند آن استفاده بیشتر را بکند کمتر بکند؟ من خدمت رفقا عرض کردم چندی پیش قضیه‌ای اتفاق افتاد، یک نفر به بنده

می گفت آقا حتما باید شخصی که به دنبال انسان باشد ولی خدا باشد؟ گفتم: آقا جان از پیغمبر و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین بالاتر ولی خدا سراغ دارید؟ آن کسی که نباید گوش بدهد و شیطان گوش بزند، گوش می زند. بعد برای همین فرد یک اتفاق افتاد، صاف مچش را گرفتم، گفتم یادت می آید گفتم فلان کار را نکن، چرا کردی؟ ها! نفست اجازه نداد؟ من که می دانم. نفست قبول نکرد، شخصیت در فامیل پایین می آید؟ دیگر نگو ما حتما ولی خدا باید داشته باشیم، یک بچه ده ساله هم می تواند برای شما مرشد و هادی باشد. یک جوان پانزده ساله و بیست ساله هم می تواند برای شما باشد. یک وقت احساس می کنی این مطلب حق نیست. خب حق با شماست، آن در کبرای مسئله گیر است یا فرض کنید که در صغرای قضیه، در مصداق برای شما شبهه ای پیدا می شود. اشکالی ندارد، ولی وقتی مطلب برای انسان تمام شد ...

مرحوم آقا می فرمودند که: ما خیال میکنیم

امتحان الهی این است که خداوند سه تا و چهارتا

امتحان دارد و در طول عمر انسان هر پنج سال و ده سال یک مرتبه انسان امتحان می‌دهد. ایشان می‌فرمودند: این طور نیست، امتحان الهی هر لحظه است، هیچ خبر هم نمی‌کند. همین امتحان شد، تمام شد، امتحان شد و رفوزه شد، حالا باید بروی و توبه کنی، بنا را بر این بگذاری که اگر این دفعه، این شرایط پیش آمد خراب نکنی، قبلا خودت را آماده کنی، مسائلی را که برایت پیش می‌آید در طول روز، یکی یکی اینها را در ذهنت مرور کنی که اینکه الان دارد مطرح می‌شود امروز با این قضیه می‌خواهم برخورد کنم چگونه برخورد کنم؟ دیگران را به جای خود و خود را به جای دیگران بگذارید، آن قضاوتی که راجع به دیگران می‌کنی همان صبح که از منزل می‌خواهی بیرون

بیایی برای خودت بکن، همان صبح، تا اینکه وقتی با آن مسئله برخورد می‌کنی نفس تو دارای وسعتی باشد، دارای سعه و قدرتی باشد که بتوانی تحمل کنی، بعد وقتی که ظهر می‌آیی منزل خوشحال هستی، امروز با روزهای دیگرم فرق داشت، امروز این صحبت را نکردم و این برخورد را کردم، امروز از حقم گذشتم امروز حق را به او دادم، امروز خودم را مطرح نکردم، امروز جلوی افرادی دیگر این طور نکردم.

من بارها شده است در مجالسی شرکت کردم که بین مرحوم آقا و بعضی از ارحامشان از جمله برادر بزرگشان مباحث علمی پیش می‌آمد. من می‌دیدم همین که الان ایشان می‌خواهند غلبه بکنند یک دفعه مطلب و بحث را یک جوری برگردانند که او غلبه کرد. با چشم خودم دیدم! اولیای الهی که همین طور اولیای الهی نشدند، این مطالبی که به ما می‌گویند خودشان عمل کردند. او که الان فکر نمی‌کند الان همه علما و بزرگان نشسته‌اند در چنین قضیه‌ای که طرفین تمام قدرت و سلاح علمی خود

را آوردند در این میدان که این بگوید و او بگوید و بعد بگویند اقا سید محمد حسین کم آورد، کم آورد دیگر! برادرش غلبه کرد، بگذار بگویند! اینجا جای این است که یک مطلب حق گفته بشود؟ یا اینکه نه؟ حال و هوای مجلس از این قضیه برگشته به اظهار علمیت، خیلی فرق می کند موارد فرق می کند. یک وقت انسان باید یک مطلب حق را بگوید و به هر نحوی به کرسی بنشانند؛ چون جایش متفاوت است. گاهی اوقات انسان می فهمد که نه! مسئله از روال طرح یک مبحث حق آمده تغییر پیدا کرده است به عرض اندام، به جولانگاه تخیلات و اعتبارات و توهمات و این حرف ها، از آن حالت تغییر کرده! اینجا فوراً انسان باید عقب نشینی کند معطل نکند، هر یک دقیقه که گذشت ضرر کرده و باخته، فوراً میدان را به حریف واگذار کند و بگوید بفرماید اقا! شما بردید و خوشحال باش و الحمدلله او هم می خندد و کیف می کند. جلوی بقیه که مسئله به نفع این تمام شد. بگذارد این کیف برای او باشد. اما آن چیز که گیر این می آید چیست؟ اگر آن مسکین

می‌دانست که چه چیز گیر این آمده که دو دستی بر سرش می‌زد. اینها را آمده‌اند برای ما بیان کرده‌اند، آمده‌اند این مطالب را گفته‌اند.

هر مقدار که ما جلو آمدیم به همان مقدار پاداش را گرفتیم، به همان مقدار. مطالب بزرگان را در آن دست نبریم و قاطی نکنیم و تأویل و توجیه نکنیم، به میل خودمان کم و زیاد نکنیم. با آمدن و رفتن و وقت ملاقات گرفتن کار کسی درست نمی‌شود جان من! با نامه دادن درست نمی‌شود. مطلب به اندازه کافی برای همه افراد گفته شده است. یک وقتی انسان در ارتباطش با رفقا و دوستانش، رفیقانه برخورد می‌کند، یک وقتی می‌خواهد طلبکارانه برخورد کند. طلبی اینجا وجود ندارد، صاف می‌گوییم، رفیقانه اشکال ندارد، رفیقانه هم آداب و قوانین و موازینی دارد، اما طلبکارانه نخواهد باشد که ما اینیم پس باید این طور باشد، ما اینیم پس باید این طور باشد، اینجا باید این طور باشد آنجا باید فلان

جلسه باشد، آنجا باید فلان افراد حضور داشته باشند، این زحمت‌ها را خوب است که انسان بر عهده دیگران قرار ندهد و خودش بتواند روی پایش بایستد.

از زیاد صحبت کردن و حرف زدن و زیاد سؤال کردن کسی به جایی نرسیده، آن کسانی که رسیده‌اند همه با سکوت رسیده‌اند. چقدر من خدمت رفقا عرض کردم که انسان آن مقداری که باید از سکوت بدست بیاورد بدست می‌آورد. آن کسی که بخواهد مطلب به او برسد می‌رسد. ما خودمان خراب نکنیم و قضیه را بهم نریزیم. بارها شده که بنده با دو چشم ظاهری خود دیدم که خدا برای آن کسی که بخواهد یک مطلبی را برساند هزار واسطه و راه قرار می‌دهد تا فلان مطلب به گوشش برسد. ما باید نیت خود را صاف و پاک کنیم، مسئله می‌رسد.

در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست ***
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست^۱

^۱ دیوان حافظ، غزلیات، غزل شماره ۷۱.

اینکه فرض کنید راجع به مسائل و مشکلات و این حرف‌ها، این مشکلات و اینها که مطلبی نیست که بخواهد انسان مطرح کند و به زبان بیاورد. گرفتاری برای همه بوده، انسان باید این دنیا را به نحوی طی کند تا اینکه حداقل آنچه را که بتواند در آن اموری که به خودش مربوط است و اختیارش دست خودش است به حداقل بتواند خودش را قانع کند، همین. اما اینکه مسائل باید همه بر وفق مراد برود و هر منویاتی که در انسان وجود دارد باید آن منویات جامه عمل بپوشاند نه، مطلب به این کیفیت نیست.

بنائاً علی هذا چون کلام امام صادق علیه‌السلام به اینجا رسید من لازم دیدم چند مطلب به عنوان تذکر خدمت رفقا عرض کنم که کردم.

مسئله اول اینکه راه خدا یک راه عقلایی و منطقی است که انسان از وقتی که متوجه می‌شود تا وقتی که سر به خاک می‌گذارد باید مسیر خودش را بر طبق آنچه را که بیان کردند برای انسان، و بزرگان هم به آن عمل کرده‌اند، باید انجام بدهد. برای

انتخاب مسیر هر جایی نمی‌تواند برود، باید به آن مکتب و راهی عمل کند که آن مکتب و آن طریق، انسان را به معرفت حق و توحید می‌رساند نه به سایر شعب و فروع و آثار و شوائب عالم کثرت به هر کیفیت و صورتی که می‌خواهد باشد.

مطلب دیگر اینکه آنچه که خداوند وعده داده است رسیدن و رساندن به مقصود و مطلوب است چه در این دنیا و چه در آن دنیا. ما از خدا طلب نداریم تا اینکه بخواهیم مطلب خود را در این دنیا وصول کنیم. ما بدهکار هستیم در همه حال و در همه احوال. او در عالم عزّت و موقعیت ناز است و

ما در دنیای ذلت و حقیقت نیاز دست و پنجه نرم می‌کنیم و خیلی بین این دو مرتبه تفاوت است. سالک باید همیشه خود را به خدا بدهکار احساس کند نه طلبکار، چیزی که متأسفانه بین ما خیلی کم است. ما همیشه خود را طلبکار احساس می‌کنیم، آمدیم در این راه پس هر وقت که تلفن می‌کنیم باید تلفنمان را بردارند، هر وقت نامه می‌دهیم باید به نامه ما جواب بدهند، هر وقت، وقت ملاقات می‌خواهیم باید وقت ملاقات بدهند، با هر کسی که می‌خواهیم صحبت بکنیم باید جوابمان را بدهند، هر منزلی را که می‌گوییم باید درش را باز کنند، هر جا که برای مطالبه می‌رویم باید تقاضاهای ما آنآ برآورده شود و الا هیچ تهمت و ناسزایی نیست که نثار طرف نکنیم، اینها همه چیست؟ جای خود را عوض کردیم، عبد با معبود جایش را عوض کرده، ما جایمان را با خدا عوض کردیم! او طلبکار است، ما خود را طلبکار احساس می‌کنیم. کسی که بدهکار است وقتی با طلبکار در خیابان برخورد می‌کند چگونه برخورد می‌کند؟ ندیدید؟ کسی که بدهکار است طلبکارانه

برخورد می‌کند؟ یا یک جوری می‌خواهد برخورد کند که او نبیند، او از این طرف می‌رود و این می‌گذارد از آن طرف، یا صاف می‌رود و مقابلش می‌ایستد و یقه‌اش را می‌گیرد من به تو بدهکار هستم! اگر بدهکار هستی چه طرز برخورد است؟ یا اینکه فرار می‌کند و هرچه او بگوید می‌پذیرد تا شده یک ماه دیگر به تأخیر بیندازد، تمام وسایل و اسباب برای جلب قلب او را فراهم می‌کند، اینها را تابه‌حال ما متوجه شدیم. این قسم باید انسان با خدا برخورد داشته باشد نه طلبکارانه، خدایا ما نماز شب خواندیم چرا آن جور شد؟ خب نخوان، نخوان!

چند مرتبه بنده گفته‌ام، من وکیل دین نیستم من قیم دین نیستم. آنچه را که به اندازه معلوماتم به نظر می‌رسد می‌گویم، قیم امام زمان است. هر کسی هر حرفی دارد برود پیش امام زمان، آن امام زمانی که از نیت من و شما خبر نداشته باشد دو قران ارزش ندارد، به اندازه این سنگریزه باغچه من به او ارزش نمی‌دهم. چرا ما سراغ امام زمان نرویم، او که اطلاع دارد چرا نرود؟ می‌گویند آقا دست ما که به حضرت

نمی‌رسد سراغ شما آمدیم، گردنی مثل اینکه از بنده
کوتاهتر نیست ها! این حرف‌ها چیست؟ اینها کفر
است، دست ما نمی‌رسد یعنی چه؟ چرا کفر
می‌گویید؟ آن امام زمانی که دست من به او نرسد او
امام قلابی است نه امام زمان، امام زمان آن امامی
است که قبل از اینکه نیتی در ذهن من پیدا شود اول
او نیت را فهمیده، چه کسی می‌گوید دست ما به او
نمی‌رسد؟ حالا مصلحت او اقتضا نمی‌کند که انسان
به حضور ظاهری او برسد، او خودش می‌داند، با هر
کسی که بخواهد ملاقات می‌کند و با هر کسی که
نخواهد ملاقات نمی‌کند، این طور نیست. اما اینکه
دست ما به امام زمان نمی‌رسد این مزخرفات و
چرت و پرت‌ها یعنی چه؟ ما امام زمان را نعوذ بالله
آن قدر بیچاه و عاجز فرض کردیم که او را در

صندوقی

گذاشتیم و انداختیم آن طرف اقیانوس‌ها، تا چه وقت اراده پروردگار تعلق بر ظهورش بگیرد آن امام زمان نیست، او با یک عابر در خیابان تفاوتی نمی‌کند. امام زمانی را ما امام زمان می‌دانیم که هست که آن امام زمان مانند همان طوری که خدا بر تمام نیات ما اطلاع دارد همان طور او اطلاع دارد، این امام زمان است! آن وقت خجالت نباید بکشیم که این حرف‌ها را بزنییم این همه نامه این مطالب در آن دیده می‌شود؟ واقعاً نباید خجالت بکشیم؟ ما شیعه هستیم؟ ما این اعتقادات را داریم و این حرف‌ها را می‌زنییم؟ اینها صحیح نیست، شیعه باید این نوع اعتقاد به امامش داشته باشد و بعد تمام شد و بعد از این اعتقاد، دنبال چه چیز می‌گردید؟ بسم الله دیگر.

وقتی چنین امامی داریم، وقتی چنین راهی داریم دیگر تمام شد. بعد هم بالاخره مطالب در این کتب و اینها نوشته شده است، صدق داشته باشیم و صفا و اخلاص داشته باشیم مطالب را حضرت به نحوی برای ما بیان می‌کند. هی آمدن و وقت گرفتن و اینها چه دردی را دوا می‌کند؟ به شما می‌گویم رفقا

که اگر صد سال صبح تا شب وقت بگیری یک سانت جلو نمی‌روی و حرکت نمی‌کنی، مگر اینکه آن وقتی احساس بکنی که دیگر نباید وقت بگیری آن موقع باید روی پای خود بایستی و به آنچه گفته شده باید عمل کنی من حرفم را زدم و اتمام حجت کردم.

اگر شخصی آمد و اصرار کرد شاید هم وقت بدهم، البته آن‌طور نیست که در همه مسائل، هر جا که ضرورت داشته باشد. می‌گویند که آقا ده تا نامه دادیم جواب نیامده، خب صد تا بدهید وقتی که من نیازی به پاسخ نمی‌بینم جواب نمی‌دهم. نامه ننویسید. بنده به رفا گفته‌ام که فقط نسبت به احکام شرعی پاسخ می‌دهم، خب این کار را هم انجام خواهم داد. اما اینکه اینجا آن‌طور شد و این‌طور شد و فلان جا دعوا شد، از بنده سؤال می‌شود آقا بچه‌های منزل ما، می‌خواهیم سر سفره نامحرم ننشینند، افرادی که در منزل می‌آیند افراد بی‌حجاب می‌آیند در منزل ما، می‌گویند می‌خواهیم ارتباط داشته باشیم، چه کنیم؟ چه کنیم؟ خب نباید ارتباط

داشته باشید مگر نمی‌خواهید پسر و دخترتان را حفظ کنید؟ مگر نمی‌خواهید بچه‌هایتان را نگه دارید؟ باید ارتباط آنها را ارتباط صحیح قرار بدهید یا اینکه نه؟ هر کسی بیاید و برود؟ وقتی که مطلب را بیان می‌کنیم از منزل بیرون می‌روند و بعد تلفن می‌کنند ای وای پسر و دختر ما از منزل بیرون رفتند. اگر شما نمی‌توانی به آن چیز عمل کنی مگر مجبور هستی سؤال کنی؟ من که نگفتم خودت گفتی، اگر قدرتش را داری عمل کنی بسم الله عمل کن و اگر قدرت نداری برای چه سؤال می‌کنی؟

فلان شخص می‌گوید من دوتا بچه دارم و به امام زمان سپردم، مگر امام زمان پرورشگاه دارد که بچه‌های تو را

نگه دارد؟ این حرف‌ها نیست. حضرت
آنچنان این دو بچه‌ات را از قم می‌اندازد در قمارخانه
و رقااص‌خانه و تمام جاهای کثیف که دیگر اصلا
نتوانی آنها را در بیاوری! این مطالب نیست، هر چیز
یک حساب دارد، امام زمان راه و چاه و مسیر قرار
داده و گفته که باید مراقب باشی، بچه‌ات صبح که از
منزل بیرون می‌آید کجا می‌رود و در چه خیابانی
می‌رود و با کدام رفیق می‌خواهد برخورد کند؟ تمام
اینها را بیان کرده تو تمام اینها را ول کرده‌ای و
انداخته‌ای گردن امام زمان که امام زمان بیاید و دوتا
سلمان فارسی و ابوذر غفاری تحویل دهد نخیر، این
خبرها نیست! باید همت داشت باید کوتاهی و
تساهل را کنار گذاشت، باید نسبت به امور تربیتی
مسامحه نکرد.

پدر ما با تمام آن اشتغالاتی که داشتند، صبح
از منزل بیرون می‌آمده و خودش بچه‌اش را به مدرسه
می‌برده و ظهر که از مسجد برمی‌گشته بچه‌اش را
می‌آورده خانه، مدت‌ها این کار را انجام می‌داد. به
خاطر اینکه مدرسه صحیح و درست بفرستد آن

موقع هم وسائل نقلیه درست نبوده، نامه‌هایی که منزل می‌آمد یکی یکی نامه‌ها را باز می‌کرده که این کسی که به دختر و پسرش نامه داده چه داده و چه نوشته است؟ تلفن وقتی زده می‌شده چه کسی تلفن زد و چه حرف‌هایی در تلفن مطرح می‌شود؟ دو دقیقه دخترش از مدرسه دیرتر می‌آمده منزل، کجا رفتی؟ مدرسه تو تا اینجا هفت دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد الان بیست دقیقه طول کشیده، کجا رفتی؟ این طوری بوده مسئله! نه اینکه هر طور بود و اینها ارتباط با فلان آقا دارند و بنابراین کارشان تمام است. آنها آمدند عمل کردند و نتیجه‌اش را گرفتند، البته کار به دست خداست، ولی انسان وظیفه خود را باید انجام بدهد و طبق آن عمل کند.

خود بنده هم اگر عمل کردم مشمول این مطلب خواهم شد اگر نکردم مشمول این مطلب نخواهم شد. خدا با بنده هم رودربایستی ندارد و عقد رابطه نخوانده است. در آنجا ضابطه است؛ یعنی اگر خود من هم کوتاهی کردم همان مطالب و قضایایی که برای سایر افراد پیدا خواهد شد برای

زندگی شخصی من هم پیدا خواهد شد. الان وضعیت آن طور نیست که انسان بخواهد همه مطالب را رها کند و ان شاءالله به عهده امام زمان و ... نه! مطلب این طور نیست.

پس بنابراین راهی را که برای انسان بیان کردند انسان باید طبق آن راه عمل کند. وعده الهی برای رسیدن به مطلوب، وعده، وعده صدق است، چه در اینجا و چه در آنجا. اگر اینجا مطلبی برای انسان فتح و باز نشد انسان نمی تواند یأس و ناامیدی برای او پیدا شود. انسان باید به همین کیفیت به راه ادامه بدهد و از خدا هم نباید مطالبه کند، باید دعا کند و مقتضای عبودیت را انسان باید انجام بدهد تا اینکه این پرونده را امضا شده به نهایت برساند و تکلیف خودش را در این دنیا تمام کند، این هم یک مطلب. بنابراین اینکه انسان در اینجا نرسد شاید در راه او نقصان و خللی باشد

این مطالب خلاف واقع است و توهم است.
مطلب دیگر اینکه انسان در اختیار طریق و انتخاب
مسیر آزاد است به هر مقدار که عمل کرد نتیجه را
می‌گیرد و برعکس، این هم مسئله دوم.

مطلب دیگر اینکه آنچه را که بزرگان فرمودند
آنها همه حق است و این همان چیزی است که انسان
می‌تواند روی آن یقین و علم داشته باشد و وعده‌ای
را که بزرگان دادند آن هم حق است. اگر کسی به
این مطالب عمل کند می‌رسد. آن مقدار که انسان
عزم و اراده و همت داشته باشد به همان مقدار برای
او این مسئله پیش خواهد آمد.

مطلب دیگر اینکه انسان در راه خدا باید
بارش را خودش بکشد نه اینکه بارش را روی دوش
رفیقش بیندازد، نه اینکه تا وقتی یک قضیه‌ای پیش
می‌آید برود سراغ رفقای خودش و این طرف و آن
طرف، نه! در این دنیا هم خوشی و ناخوشی است
هم گرفتاری است و هم انبساط است و انسان بایستی
که خودش روی پای خود بایستد و احساس استقلال
کند و اتکای او به مبداء ولایت و امام علیه‌السّلام

باشد. و دلخوشی‌اش به رفقاییش این اشکال ندارد که انسان به رفقاییش دلخوش باشد؛ زیرا در این راه چاره‌ای جز اتخاذ رفیق و صدیق و شریک در این راه نیست و بتواند از صحبت‌های او و ارشادات رفیق خودش در صحبت‌هایی که با هم می‌کنند، در مجالسی که با هم هستند بهره‌مند شود و این مطلب، مطلب طبیعی است و اضافه بر این مقدار، نسبت به رفیقش بخواهد مسئله‌ای را تحمیل کند این سزاوار نیست و ممکن است نتیجه عکس عاید شود.

مطلب دیگر از جمله آثار و لوازم این مسئله که باید خدمت رفقا عرض کنم این است که هر شخصی تا وقتی که خودش را نسبت به وضعیت روحی، دارای ضعف و نقص می‌بیند، همت خودش و سعی خودش را برای برطرف کردن این مطلب قرار بدهد. توجه و انصراف از خود به دیگران باعث می‌شود که نه تنها هیچ نصیبی نبرد بلکه استعدادهای وجودی خود را هم، همه را بر فنا بدهد.

این مطالبی بود که لازم دیدم هم برای خودم که تذکری باشد و هم برای رفقا و دوستان، مطالب

را عرض کنم تا اینکه وقتی که وارد در مطلب جدید می‌شویم که گرچه امام صادق علیه‌السلام مسئله را تا اینجا تمام کردند و مطالب دیگر بر حسب درخواست «عنوان» است که از حضرت می‌خواهد نصیحت و مسئله‌ای اضافه بر آنچه که به بنده فرمودید، به عنوان نصیحت قبل از اینکه وارد این مسئله بخواهیم بشویم دوستان و رفقا به وضعیت و موقعیت خودشان و به آن مطالبی که تا به حال نسبت به آن گفته شده بیشتر واقف باشند و بدانند که این مسیر آسان به دست ما نیامده. این مطالب راحت به دست ما نیامده، این مسائلی را که بزرگان برای ما بیان کردند، اینها روزنامه و رمان و حکایت نبوده،

نه! اینها مطالبی است که به واسطه اشراف بر واقعیت و حقیقت و اشراف بر مصالح و مضار واقعی، آمدند این مطالب را به رشته تحریر درآوردند و یا با زبان این مطالب را برای رفقایشان بیان کردند و ما اکنون بر سر سفره آماده نشستیم، دیگر چیزی بر ما پنهان نیست چیزی بر ما مجهول نیست.

بنده به سهم خودم می‌گویم بعد از زمان مرحوم آقا اگر نبود مطالعه کتاب انوار ملکوت ایشان که این قضیه در راستای دستگیری خدای متعال طبعاً انجام می‌شود نه جدای از آن مسئله، نه! دستگیری خدا و توفیق خدا صور مختلفی دارد و اطلاع بر سایر مطالبی که ایشان در همین کتاب‌ها نوشته‌اند، بنده در مهلکه‌ای واقع می‌شدم که کسی نمی‌توانست من را نجات دهد. حالا اینکه بنده بخواهم به سن خودم مباحثات کنم و من دیگر چرا؟ و این کتاب‌ها برای ما نیست و اینها را برای افراد دیگر نوشته‌اند! نخیر! مسئله این‌طور نیست.

این صحبتی که مرحوم آقا راجع به تقوا کرده‌اند چون بحث آینده ما راجع به تقوا است رفقا

بروند مطالب را گوش بدهند ببینند آیا واقعاً ایشان چیزی کم گذاشتند؟ و آیا این مطالبی را که ما راجع به تقوا می‌گوییم چیزی غیر از بسط و توسعه این مطالب هست. همه مطالب را گفته‌اند و همه مسائل را آمده‌اند بیان کرده‌اند. کسی آمده راجع به تقوا حرف زده که خودش مجسمه تقوا است. ان شاء الله در جلسات بعد خدمت رفقا عرض می‌کنم که برداشت ما تا به حال راجع به تقوا چه بوده و واقع تقوا چیست؟ خیلی‌ها راجع به تقوا و نماز اول وقت حرف زدند و نماز خودشان قضا شده است ساعت دوازده خوانده‌اند امام جماعت مسجد! خیلی‌ها راجع به تقوا حرف زدند اما وقتی که دو نفر آمدند پیششان، یکی مرید و یکی غریبه، حق را به مرید دادند. خیلی راجع به راه خدا حرف زدند ولی خودشان بیشتر از همه در دام شیطان و در آن شباک ابالسه و شیاطین گرفتار آمدند. خیلی حرف‌ها زده شده! نه! آن کسی از تقوا صحبت می‌کند و آن کسی از زهد و صلاح حرف می‌زند که خودش مجسمه طهارت، به طهارت ذاتی نه طهارت عارضی و نه

طهارت در مقابل مردم و نه طهارت در اجتماع و نه
قدس و تقوای اجتماعی.

یک وقتی بعد از ظهر گرمی بود. یکی از این
افرادى که راجع به تقوا و طهارت و خدا حرف
می‌زند! خیلی! همه هم می‌شناسند داشت به اتفاق
زن و بچه‌اش می‌آمد منزل مرحوم آقا، من همان موقع
در را باز کردم آمدم بیرون. یک دفعه از دور چشمم
افتاد دیدم می‌آیند منزل آقا، آمده بودند زیارت امام
رضا. حرکاتی که من از این شخص دیدم در چهل
پنجاه متری من، مثل حرکات یک بچه ده دوازده
ساله، چطور حرکت می‌کند در کوچه و حرکات
دست و ... همین، تا چشمش به من افتاد صاف شد
مثل عمود، دیگر از آن مطالب خبری نبود و
همین‌طور آرام، آرام تا به ده متری من رسیدند من
سرم را برگرداندم و رفتم منزل مرحوم پدر،
نمی‌خواستم برخورد

بشود، او در ذهنش تصورش این بود که ما ندیدیم. این تقوا تقوای اجتماعی است. این تقوا تئاتر است و فیلم است. این تقوا سناریو است این تقوا حباب است. این زهد حباب است. من که دیدمت چطوری هستی، ولی نه! وقتی کسی می‌آمد با مرحوم آقا، دو ساعت و یک روز و دو روز می‌ماند، نگاه می‌کرد بیرونی‌اش با اندرونی‌اش فرقی نمی‌کند. حرکات و سکناش یکی است. خود را نمی‌آراید، وجودش اصلاً فرق می‌کند. این حرکات این متانت این وزانت و اینها از یک حقیقت سرچشمه می‌گیرد. خود را نمی‌آراید و خود را در مقابل دیگران بزک نمی‌کند. خود را در مقابل دیگران جلوه نمی‌دهد. جلوه از ذات او تراوش می‌کند. این مسائلی که می‌گویم چیزهایی بود که با چشم خودم دیدم، ایشان که دیگر در میان ما نیست، دیگر تعریف کردن که فایده ندارد. اینها نشانه‌هایی است که انسان می‌فهمد واقعیت کجاست. این حقایق در چه کسی طلوع کرده بود. اینها این مطالب را برای ما بیان کردند.

ان شاء الله امیدواریم که خدا توفیق بدهد که

ما بتوانیم آنچنان که آنها بودند و می‌خواهند همان‌طور باشیم و به همان راه و روشی که آنها برای ما ترسیم کردند برویم. این مطالبی که من خدمتتان گفتم، نفعش به من نمی‌رسد! چرا؟ ان‌شاءالله مشمول دعای رفقا خواهیم بود. ولی در وهله اول نفعش به خود شما می‌رسد. وقتی که من در ارتباطات می‌گویم این‌طور باشید و این‌طور باشید. حالا وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم بعضی‌ها حرف را می‌چرخانند. درست می‌کنند، خیال می‌کنند من نمی‌فهمم! خوب بنده خدا خودت ضرر کردی و خودت آن نتیجه‌ای را که باید، نمی‌بری. ما می‌فهمیم و متوجه می‌شویم و بعد می‌گوییم بفرماید ان‌شاءالله موفق باشید. چه کسی ضررش را می‌بیند؟ خودت ضررش را می‌بینی، چرا انسان از این عمری که خدا داده و دیگر تکرار نخواهد شد چرا استفاده نکند؟ بخاطر حرف چه کسی و بدست آوردن چه چیزی؟ چه چیزی را از دست می‌دهد و چه چیزی را بدست می‌آورد؟

امیدواریم که همیشه مشمول لطف و عنایت و توفیق مقام ولایت، حضرت بقیة الله ارواحنا لتراب

مقدمه الفداء بوده باشیم، ان شاء الله.

اللهم صل على محمد و آل محمد